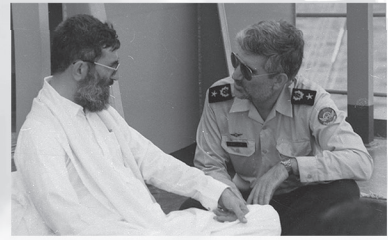


عروج از روی ابرها



سال ۱۳۲۷

روستای ولی آباد ورامین میزبان نوزادی شد که نامش را منصور گذاشتند. پدرش شاعری فاضل بود که ۹ سال بعد دیده از جهان فروبست و خانواده را با تنگدستی تنها گذاشت. (ماتمکده عشاق) دیوان شعری بود که به عنوان میراثی از پدر به جا ماند و مایه دلگرمی فرزندان در تحصیل و کسب معرفت شد. منصور دوران ابتدایی را در مدرسه ولی آباد ورامین و دوران تحصیلات متوسطه را در روستای «یونیک» باقرآباد به پایان رساند. شاید او هم مثل بسیاری دوست داشت خلبان شود.

سال ۱۳۴۶-۱۳۵۰

با پایان یافتن تحصیلات متوسطه وارد دانشکده افسری شد و سال ۱۳۵۰ بود که برای گذراندن دوره عملی کنترل رادار، راهی آمریکا شد و پس از یک سال به ایران بازگشت و به عنوان افسر شکاری نیروی هوایی مشغول به کار شد.

سال ۱۳۵۴

در کنکور سراسری شرکت کرد و در رشته برق و الکترونیک پذیرفته شد اما با شروع جنگ تحمیلی در حالی که راه زیادی تا پایان تحصیلات دانشگاهی اش باقی نمانده بود، دفاع از میهن را ترجیح داد و تحصیل را رها کرد.

سال ۱۳۶۳

به دلیل کارایی و لیاقتی که از خود نشان داده بود به سمت معاونت عملیات پدافند نیروی هوایی منصوب گشت.

سال ۱۳۶۴-۱۳۷۳

در بهمن ماه ۱۳۶۵ به فرماندهی نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران منصوب گردید و تا هنگام شهادت عهده‌دار این امر خطیر بود و سرانجام پس از گذراندن ۴۶ بهار پربار در سال

۱۳۷۳ به دیدار یار شتافت.

آن چهره خاک آلود

شهید ستاری را همواره علاوه بر یک فرمانده شجاع به عنوان نیروی بسیجی می‌شناختیم. عملیات والفجر ۸ بود. تمام تجهیزاتمان را در استتار کامل نخل‌ها پنهان کرده بودیم. شهید ستاری مسئول پدافند هوایی بود و طبق نقشه گام به گام با عملیات هماهنگ بود.

اما در همان اولین روز شروع کار، سیستم سایت موشکی هاگ توسط دشمن شناسایی شد و عراق هم بلافاصله از سیستم موشک‌های لیزری و ضد رادار خود استفاده کرد و رادارهای هاگ ما را از کار انداخت و بعد از آن حجم بمباران دشمن به شدت افزایش یافت.

ناراحت و مضطرب بودم. سراغ جناب ستاری را گرفتم اما کسی از او خبری نداشت. گفتم: «هر طور شده ایشان را پیدا کنید.»

بعد از مدتی شهید ستاری با چهره‌ای خاک آلود وارد اتاق شد. بالحن اعتراض آمیزی گفتم: شما کجائید؟ اینها دارند بچه‌ها را دسته دسته به شهادت می‌رسانند، یک فکری کنید.

چهره ستاری آرامش خاصی داشت. گفت: در منطقه عملیاتی بودم، سایت هاگ را راه‌اندازی کردیم و حالا در حال حفاظت از آسمان منطقه است.

بالاترین نشان

برای شرکت در مراسم سالروز استقلال پاکستان، همراه شهید ستاری به آن کشور سفر کردیم، در کنار این مراسم، برنامه‌هایی را برای هیئت ایرانی تدارک دیدند، تا از مراکز نظامی پاکستان بازدید کنند. یکی از مراکزی که برای بازدید در نظر گرفته بودند، مرکز سیستم ارتباطات راداری بود. این سیستم به وسیله مهندسین آمریکایی تهیه شده بود، و طرز کار آن اینگونه به نظر می‌رسید که در یک اتاق اصلی، اطلاعات همه رادارهای موجود در کشور دریافت می‌شد. فرمانده نیروی هوایی پاکستان، (ژنرال حکیم) مشغول ارائه اطلاعاتی کلی درباره روش کار آن سیستم بود، که تیمسار سؤالاتی را پیرامون نحوه

عملکرد سیستم و مسایل فنی هواپیما پرسید سؤالات کاملاً تخصصی بود. پس از پایان بازدید ژنرال حکیم به خانم بی نظیربوتو گفت: «فرماندهان نیروی هوایی زیادی را ملاقات کرده‌ام، ولی تا این لحظه فرماندهی را به دانایی، دانشمندی و باهوشی تیمسار ستاری که در مسایلی غیر از تخصص خود تبحر داشته باشد، ندیده‌ام. روز بعد مراسمی را از طرف ریاست جمهوری پاکستان جهت تجلیل از تیمسار ستاری تدارک دیدند. در آن مراسم بود که بالاترین نشان نظامی پاکستان توسط رئیس جمهوری آن کشور به تیمسار اعطا شد.

شهادت

رفته بودند برای سرکشی به طرح تعمیر و تجهیز هواپیماهای اصفهان.

در حالی که تمام پادگان نظامی اصفهان خود را برای پذیرایی از فرمانده نیروی هوایی آماده می‌کرد، غروب آفتاب نزدیک تر می‌شد.

در خلال بازدید از نحوه پیشروی پروژه، داخلی یکی از انبارها و به خواست شهید ستاری نماز جماعت را برگزار کردند.

بعد از نماز جماعت مغرب و عشاء بازدید ادامه یافت و در پایان بازدید، تیمسار ستاری بر خلاف درخواست مسئولان نیروی هوایی اصفهان قصد بازگشت به تهران را داشت.

اصرار اطرافیان برای پذیرایی از فرمانده‌شان بی‌نتیجه بود. مراسم بدرقه فرمانده نیروی هوایی تمام شده بود و فرمانده پایگاه هوایی اصفهان به پادگان باز می‌گشت.

در ورودی ترمینال، دژبان خبر از سانحه هوایی برای هواپیمای شهید ستاری را می‌دهد.

میرعشق الله (فرمانده وقت نیروی هوایی اصفهان) سراسیمه خود را به برج کنترل می‌رساند و شعله‌های آتش را از دور می‌بیند.

هر کس به طرفی می‌دوید، میرعشق الله به سمت شعله‌ها...

